

**اصول اعتقادی ۱**

**ترم یک**

**معارف مقدماتی**

دوست عزیز نوجوانم الله ابھی

آیا تاکنون خواسته ای خاطرات گذشته ات را زنده کنی؟ اگر پاسخت مثبت است برای نیل به این منظور چه می کنی؟ من در خانه مان صندوقچه ای دارم که در بین اعضاء خانواده ام به گنجینه خاطرات مشهور است. کلیه یادگارهای دوران کودکی و نوجوانیم را که چون گنج برایم ارزشمند هستند، در آن نگاه می دارم. هر وقت میل به مرور خاطرات گذشته می کنم به سراغ این صندوقچه می روم. اتفاقاً چند روز پیش دچار چنین تمایلی شدم و به سراغ گنجینه خاطراتم رفتم. مشغول واریسی آن بودم که ناگهان چشمم به دفتری افتاد که ابتدا به نظرم نا آشنا آمد. آنرا برداشتم و صفحه اولش را باز کردم. با خطی درشت روی آن نوشته شده بود 'اصول اعتقادی، مبحث الوهیت و مظهریت' یکباره خاطرات شیرین و پرثمر آن دوران برایم زنده شد. آن روز ها هم سن و سال شما بودم و نوجوانی پرشور و حال. به یاد دارم چندی بود که سئوالاتی ذهنم را به خود مشغول می کرد سئوالاتی از قبیل: تصور خدا از کجا به دل انسان راه یافته است؟ آیا این مسأله تصویری است که با گذشت زمان به ذهن آدمیان راه یافته یا امری است فطری که باخلق انسان در وجود او موجود بوده؟ آیا خدا اندکونه که ما او را می شناسیم هست؟ چگونه می توانیم او را اثبات کنیم؟ راههای شناخت او چیست؟ ما که برای تشخیص صداها از گوشمان و برای درک مسائل ریاضی از عقلمان و برای احساس عشق و محبت از قلب و دلمان مدد می گیریم برای شناخت خداوند چه وسیله ای داریم؟ همواره می شنویم که خدا واحد است این مسئله را با چه دلائلی می توانیم ثابت کنیم؟ آیا ما قادر به درک او هستیم؟ آیا نسبت دادن صفاتی چون قادر و متعال و شنوا و بینا به خداوند صحیح است؟ رابطه خدا و خلق چگونه ممکن است؟ جایگاه مظاهر الهیه در ارتباط بین خدا و خلق چیست؟

همواره به دنبال فردی می گشتم که مراد را یافتن پاسخ این سئوالات یاری دهد و دیدگاه دیانت بهائی را در این خصوص برایم بشکافد. سرانجام شخص مورد نظر را یافتیم. او به همراه خانواده اش چندی پیش به محل سکونت ما نقل مکان کرده بود و من برای اولین بار در ضیافت با وی آشنا شدم. با وجودیکه جوان بود، اطلاعات زیادی از امر مبارک داشت و عشق او به جمال مبارک تأثیر کلماتش را افزون می کرد. پس از چندین بار ملاقات و ایجاد صمیمت بینمان، سئوالاتم را برایش مطرح کردم. گفت: چندی پیش در باره اصول اعتقادات تحقیقاتی کرده و مطالبی در این زمینه جمع آوری نموده است و از آنجا که اعتقاد به الوهیت و مظهریت نیز یکی از اصول اعتقادات دیانت بهائی است شاید بتواند در یافتن پاسخ سئوالات یاریم دهد و به این ترتیب جلسات پیاپی من با او و بحث پیرامون اصول اعتقادی آغاز شد. به جهت درک بهتر مطالب و جمع آوری اطلاعاتی در این زمینه دفتری تهیه کردم و هر آنچه در این جلسات مطرح شد، در آن یادداشت کردم. دفتری که اینک پیش روی من است همان دفتر است. آن را برداشتم و به اتاقم بردم. نیت داشتم برای یاد آوری خاطرات آن دوران مطالب آن را بخوانم. اینکار تا نیمه شب طول کشید. بسیار لذتبخش بود. علاوه بر یاد آوری خاطرات گذشته و جذابیت مطالب، فکری هم به ذهنم خطور کرد. و آن اینکه حتماً از این قبیل سئوالات برای سایر نوجوانان هم مطرح است، پس تصمیم گرفتم این خاطرات و سئوال و جوابها را که در این جلسات صورت گرفته برای شما باز گو کنم. آنچه اینک در اختیار شماست همان مطالبی است که در دفترم ثبت نموده ام. انشاءالله با مطالعه آن بتوانید پاسخ سئوالات خود را بیابید و آغازی باشد برای مطالعه و تفکر و تحقیق بیشتر در این زمینه.

## جلسه اول :

وقتی برای اولین جلسه به منزلشان رفتیم مرا به اطاق خودش برد . روی میز تعدادی کتاب و فیش وجود داشت . کنار هم نشستیم . پس از تلاوت یک مناجات سنوالاتم را به او نشان دادم . به پیشنهاد او اول سنوالات را مرتب کردیم تا پاسخ به سنوالات در یک مسیر منظم انجام شود . چند دقیقه ای صرف این کار شد پس از اتمام برای پاسخ به اولین سؤال آماده شدیم . اولین سنوالم این بود : تصور وجود خدا چگونه به ذهن انسان راه یافته است ؟ آیا این تصور یکی از مفاهیم فطری برای بشر است یعنی همواره چنین تصویری در ذهن و قلب بشر وجود داشته و یا به تدریج و با سیر مراحل مختلف در طول زمان پدید آمده است ؟

در پاسخ به این سؤال چنین جواب داد : منکرین خدا معتقدند که خود انسان مفهوم خدا را در طول تاریخ و با توجه به شرایط محیطی و وضعیت اجتماعی ساخت و آن را متناسب با درک خودپرورده است . جامعه شناسان می گویند پیش از آنکه توجه به معنی خدا به صورت کنونی بوجود آمده باشد تنها تصویری از مقدسات در ذهن آدمی پدید آورده بود . یعنی فهم و درک مفهوم خدا از ماقبل تاریخ تا کنون سیر صعودی داشته و از مراحل ابتدایی به مدارج عالی رسیده است . یعنی اعتقاد به وجود خدا با باور سحر و جادو آغاز شد که در آن مرحله انسانهای بدوی برای همه اشیاء قائل به وجود روح بوده اند و به همین دلیل اشیاء را مقدس می شمردند سپس به پرستش نیاکان و اجداد خود پرداختند پس از آن به پرستش حیوانات پرداختند و به دنبال آن به بت پرستی و عبادت خدایان متعدد روی آوردند خدایانی گنه به گمان ایشان هر یک ، یکی از مظاهر طبیعت را خلق کرده بودند مثل خدای



آسمانها و خدای دریاها و سرانجام ، توجه به خداوند یا به وحدت وجود منتهی شد و یا در ادیان مترقی تر اعتقاد به خدای واحد و یگانه پدید آمد .

بعضی پیروان ادیان چنین جریان پیشرفتی را در باره منشاء اعتقاد به خدا قبول ندارند بلکه معتقدند اعتقاد به خدا تنها از راه وحی الهی برای بشر ممکن شده و بعلت عدم درک قوی در انسان دچار تغییرات و تحریفاتی گردیده و نهایتاً تعلیم اعتقاد صحیح به وجود خداوند در ادیان بزرگ صورت گرفته .

گروهی از فلاسفه نیز چون دکارت ، اعتقاد به وجود خدا را فطری دانسته معتقدند بشر از طریق سرشت و فطرت خویش پی به وجود خدا می برد و گذر زمان نقشی در سیر این تفکر اعتقادی نداشته است .

- اما به نظر تو کدامیک از معتقدات فوق صحیح تر است ؟

- من پاسخی ندارم . پس از چند لحظه تأمل مطلب را چنین ادامه داد :  
حقیقت امر جمع بین آراء همهٔ علما و حکما و پیروان ادیان است به این معنی که فطرت ذاتی آدمی با اعتقاد به وجود خدا سرشته شده . خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید : *بدرستیکه من متوجه گرداندم رویم را از برای آنکه پدید آورد آسمان وزمین را بر فطرت حق گرای و من از مشرکان نیستم*

(۱) پس راست گردان رویت را برای دین حق گرای فطرت خدا جو که خلق را بر آن اساس آفرید ، تغییری در آفرینش خدا نیست . اینست آن دین راست و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند (۲) . اما این بدان معنی نیست که انسان بدوی از همان اول اعتقاد به خدای واحد داشته ، بلکه بشر در تاریخ و به موازات هدایات خداوند که به مرور و متناسب با درک بشر بر او عرضه شده است رشد عقلانی کافی یافته و راه را برای فهم حقیقت الوهیت به معنای

کنونی گشوده است. این مراحل را می توان با مراحل مختلف کودکی مقایسه نمود. تا بحال به رفتار کودکان چند ماهه دقت کرده ای؟ ایشان همه چیز را جاندار می پندارند. اگر زمانی به شیئی بر خورد کنند از سر خشم پای خود را به آن می گویند و او را با الفاظ کودکانه شماتت می کنند و یا با اشیاء پیرامون خود سخن می گویند. یا برای خوشنودی عروسکها برایشان لباس می دوزند و آنها را می شویند و اعمال و حرکاتی از این قبیل. زمانی بشر نیز چون کودکان همه امور را جاندار و دارای روح و زندگی می دانستند. آنها برای خوشنودی خاطر کوهها و رودها و دریاها و آفتاب، قربانی می کردند و آنها را می پرستیدند و حاجات خود را از آنها طلب می نمودند. به مرور ایام عقل انسان تکامل بیشتری می یابد و نیاز فطری او به درک حقیقت الوهیت او را متوجه ابزارهایی می نماید که برای شناسائی دقیق تر خداوند در اختیار دارد.

- پرسیدم: با چه ابزار و وسایلی می توان به معرفت و شناخت حق نائل شد؟

- گفت: اعده ای از متفکران و فلاسفه که به وجود خدا قائل بوده اند، عقیده دارند عقل انسان وسیله شناسایی خوبی برای آدمی است. ما به کمک عقل می توانیم بر طبیعت سرکش غلبه نماییم و آن را اسیر خود کنیم و به گنه آن پی بریم. عقل مدار امتیاز انسان از حیوان است. بنابر این قادر است ما را به شناخت و اثبات وجود خالق عالم و معبود جهان رهبری نماید. عقل قوه ای است هادی و راهنما برای آدمی لیکن با ظرفیتی معین و حدود کارایی مشخص. عقل در حد خود کامل است، میزان صحیحی است منتهی مشروط بر اینکه به حد خود محدود بشود. عقل نه تنها در مورد معتقدات دینی بلکه حتی در مورد مطالب ذوقی و هنری و احساس نمی تواند نظر بدهد و درک کند. عقل توانایی ادراک مفاهیم کلی را دارد، مفاهیمی که با برداشت از جزئیات برایش مشخص می شود، مثلاً با مشاهده چند نفر مثل احمد و علی

و سعیده ، مزده و لیلا و سعید مفهوم مشترکی از این اشخاص بدست می آورد مانند انسان و حکم می کند که هر یک از آنها انسان هستند . عقل توانایی استدلال دارد یعنی می تواند از مقدمات اولیه به نتایج برسد . مثلاً اگر این مقدمات به آن ارائه شود : الف ) علی انسان است . ب ) هر انسانی فانی است . عقل با ترکیب این دو مقدمه نتیجه می گیرد که : ج ) علی فانی است . بنابراین در استدلال عقلی وجود مقدمات شرط ضروری برای حصول نتیجه است . با این توضیحات فکر می کنی از طریق عقل می توان خدا را شناخت ؟

- بلافاصله جواب داد : مسلماً خیر زیرا برای وصول به نتیجه خدا وجود دارد باید مقدماتی موجود باشد درست مثل مثال بالا که از مقدمات الف ) علی انسان است ب ) هر انسانی فانی است نتیجه گرفته شد که ج ) علی فانی است . حال اگر بخواهیم این استدلال را قبول کنیم پس باید بپذیریم که مقدماتی که خداوند از آنها نتیجه گیری شوند باید مقدم بر خدا باشند و به این ترتیب خدا در مرتبه سوم قرار می گیرد . پس از خدایی می افتد . زیرا که باید خود مبداء امور باشد از مبدئی دیگر نتیجه شده پس چه نتیجه ای می توان گرفت ؟

- گفتم : نتیجه آنکه عقل برای معرفت خدا وسیله کامل و کافی نیست .

- گفتم : کاملاً صحیح است . اما راه دیگر برای شناخت ، قلب و دلمان است که اصطلاحاً کشف و شهود نامیده می شود . کشف و شهود دریافت حقایق است به وسیله قلب ؛ درست مثل آینه که انوار آفتاب را دریافت می کند و این بازتاب و انعکاس ، قلب آدمی را روشن و سرشار از حقیقت می نماید . کشف و شهود در فرد مؤمن شور و شوق روحانی و عواطف عالی انسانی را ایجاد و تقویت می نماید . همانطور که درک عقلانی حقیقت به عقل انسان قوت و قدرت می بخشد درک حقیقت بوسیله دل نیز ، قلب را سرشار از

احساسات روحانی می نماید . اما همانطور که عقل وسیلهٔ کاملی برای تشخیص حقیقت نیست و بسیار خطا می کند ، قلب نیز در تشخیص انوار حقیقی الهی گاه دچار خطا و لغزش می شود و وسوسه شیطانی را با الهامات ربانی اشتباه می گیرد و این عدم تشخیص صحیح او را دچار مشکل می نماید . چنانکه بسیاری از عرفا در شناخت حقیقت دچار خطا شدند و به وهم و خرافات گرفتار شدند و حالات و حرکاتی از خود بروز دادند که حتی نسبت جنون به بسیاری از ایشان دادند . حتماً حکایاتی راجع به ملا نصرالدین عارف ترک و یا درباره پهلول خوانده ای این افراد مصداق این مطلب می باشند ضعف مهم این طریق قابلیت نا چیز آن برای انتقال به دیگران است . یعنی انتقال آن چه یافته ای برای هدایت دیگران و بهره مندی ایشان از آنچه که کسب نموده ای بسیار مشکل است . عقل آدمی زبان و قوهٔ بیان را ابداع نموده تا از آن برای انتقال تفکرات به دیگران استفاده نماید ولی این وسیله ( زبان ) که برای بیان یافته های عقلی بسیار کار آمد است ، برای بیان حقایق روحانی که به درک دل ، دریافته می شوند ؛ ناقص است و قادر نیست تجارب عمیق و شور روحانی و جذبات عارفانه را منتقل نماید و به همین دلیل است که عرفا غالباً به شعر و با زبان رمز و اشاره و حتی رمز های عددی برای بیان مفاهیم و یافته های خود روی می آورند ، مثلاً ذکر نگار را با خال و خط و ابرو و معانی عمیق را با جام شراب و ساقی و ساغر بیان می نمایند و یا مثلاً فلان عدد یا ترکیبات آن در نزد گروه خاصی از عرفا مقدس محسوب می شود . همهٔ اینها در واقع سمبلها و زبانهایی است که دل برای بیان شور و حال روحانی خویش ابداع می کند . و نباید آنها را با ملاکهای عقلانی سنجید ؛ پس به همین دلیل است که ملاک قلب نیز چون سایر موازین ادراک ناقص است ، استفاده از آنها به تنهایی قابل اطمینان نیست .

راه دیگر راه وحی است . گروهی دیگر بر این عقیده اند که تنها راه معرفت و اثبات وجود خداوند همان وحی است و خود کلام الهی بهترین دلیل برای وجود اوست و معرفت او تنها از طریق آیات او ممکن و میسر است و اگر خدا به زبان وحی با بشر سخن نگفته بود هیچ راه دیگری برای اثبات وجود او نداشتیم و از هیچ طریقی قادر به معرفت او نمی شدیم . البته بدون تردید وحی الهی راهگشای بشر برای نیل به مقصد حقیقی خود بوده و خواهد بود ولیکن آنچه در این بیان حائز اهمیت است آنکه اولاً تشخیص کلام الهی از کلام غیر حق با چه میزان و کلامی صورت بگیرد و ثانیاً از کجا بدانیم که آنچه ما از وحی فهمیده ایم درست است و گرفتار برداشتهای غلط و خرافی نشده ایم ؟ به هر حال کلام الهی در وحی موجود است ولی ما برای درک این کلام باید از عقل استفاده کنیم که ذکر شد ناقص است .

کمی گیج شده بودم نمی دانستم حال که همه ابزارهایی که ما برای شناسایی داریم ناقص هستند پس چگونه می توان حق را شناخت و به وجودش پی برد . در این هنگام نگاهی به او کردم . همه چیز را از چشمانم خواند . خنده ای کرد و گفت : درست فکر می کنی پس واقعاً چه باید کرد ؟ و چطور می توان به معرفت حق رسید . برای وصول به پاسخ این پرسش سئوالاتی را مطرح می کنم . کمی فکر کن سپس جواب بده . فرض کن با چشم بسته سیبی را بو کنی و یا آن را بچشی و یا فرض کن بدون بوییدن ، گلی را از دور نظاره کنی یعنی هر بار فقط از یک یا دو حواس و ابزار شناسایی خود برای شناخت اشیاء استفاده کنی آیا در این صورت شناخت کاملی نسبت به آن اشیاء پیدا می کنی ؟

- پاسخ دادم : مسلماً خیر

- پرسید : چطور ، بیشتر توضیح بده .

- گفتم : خوب وقتی از همه ابزار شناسایی استفاده نکنم شناختم کامل نیست. مثلاً بر اساس مثالهای بالا در مورد سیب فقط می دانم که سیب شئی است که بوی مخصوصی دارد ولی از شکل و رنگ آن بی خبر می مانم و یا تنها می فهمم که فلان مزه را دارد ولی باز هم رنگ و شکل آن برایم نا معلوم می ماند و یا بادیدن گل تنها می فهمم که این گل چه رنگ است ولی از راحته دل انگیز آن بی اطلاع .

- گفت کاملاً صحیح است . حالا آیا می توانی پاسخ این سؤال را به مطلب اصلی ربط دهی ؟

- کمی فکر کردم سپس با تردید پاسخ دادم : شاید برای شناخت خداهم باید از همه ابزار استفاده کرد و هر یک به تنهایی کافی نیست یعنی از عقل- کشف و شهود ( قلب و احساس ) ووحی هر سه باید به معرفت حق رسید .

- گفت : آری در واقع استفاده از یک ابزار برای شناسایی آنها هم وقتی که ما همه این وسایل را در اختیار داریم اشتباه بزرگی است از طرف دیگر هر یک از این وسایل بخشی از حقیقت را برای ما روشن می کند . پس باید دقت کنیم که برای شناسایی از جمیع ابزار ممکن استفاده درست و صحیح بشود و اگر چه شناسایی حق برای آدمی غیر ممکن است ولی در هر حال مهم آنست که در حد امکانات بشری به وجود او پی ببریم .

- پرسیدم : آیا می شود در این مورد که هر وسیله بخشی از حقیقت را مشخص می کند بیشتر توضیح دهید ؟

- پرسید : آیا کتاب جوناتان مرغ دریایی اثر ریچارد باخ را خوانده ای ؟

- پاسخ دادم : آری

- پرسید : آیا با مطالعه این کتاب چیزی در باره نویسنده دستگیرت شد ؟



- گفتم : فکر می کنم . مثلاً با تفکرات و عقاید او آشنا می شوم و به برخی از خصوصیات نویسنده پی می برم ؟
- پرسید: آیا با مطالعه کتاب از تاریخ تولد و شرح زندگی ریچارد باخ مطلع شدی؟
- گفتم : هرگز
- پرسید : اگر بخواهی در باره وی این مطالب را جمع آوری کنی چه می کنی؟
- پاسخ دادم : زندگی نامه او را می خوانم .
- پرسید: اگر خود نویسنده را ببینی و با او صحبت کنی آیا شناسائیت نسبت به او کاملتر نمی شود ؟
- گفتم البته .
- سپس ادامه داد : همانطور که برای شناخت کامل ریچارد باخ باید از راههای مختلف وارد شوی برای شناخت خدا هم باید از کلیه ابزار شناسایی که در دسترس داری استفاده کنی . یعنی عقل - کشف و شهود و وحی الهی البته به نحو صحیح . به کمک جان و دل و کشف و شهود به احساس خدا جوی خود و به شور و شوق برای یافتن معشوق حقیقی دست می یابیم و او را در دل و جان خویش حاضر مشاهده می کنیم و به کمک عقل در عالم و نظم آن تدبیر می کنیم و به وجود خالق و صانع جهان پی می بریم و آنگاه با کمک وحی الهی به درک حقایقی وسیعتر از آنچه دل و عقل ناقص بشری می تواند به آن نائل شود ، دست می یابیم و باز هم عقل خود را پشتیبان قرار می دهیم تا دچار برداشتهای غلط و خرافی و سطحی از آیات و آثار الهی نگردیم .
- سؤال کردم : توضیحات کاملاً گویا بود اما آیا می شود کمی راجع به طرق اثبات حق مثلاً بوسیله عقل صحبت کنید ؟



پاسخ داد: حتماً. دلایل عقلانی بسیاری تا بحال ارائه شده که من به ذکر دو دلیل از مشهورترین آنها اشاره می‌کنم.

(۱) دلیل نظم: وقتی به منزل تمیز و مرتب و آراسته ای وارد می‌شوئید نه تنها از نظم و آراستگی آن لذت می‌بری بلکه علاوه بر آن می‌فهمی که در این خانه کدبانویی با سلیقه وجود دارد که به اسباب و وسایل منزل نظم بخشیده و آنها را بطور مرتب کنار یکدیگر چیده است. هرگز ممکن نیست که این نظم و ترتیب تصادفاً ایجاد شده باشد و یا وقتی شعر زیبایی را می‌خوانی می‌فهمی که شاعر خوش ذوقی کلمات و عبارات را به زیبایی کنار یکدیگر چنان تنظیم کرده و به نظم در آورده است که این شعر زیبا خلق شده، آیا هرگز با خواندن یک کتاب پر محتوا و یا با دیدن یک منزل منظم و آراسته تصور کرده ای که این کتاب را کودک بی سواد یا فشار دادن تصادفی کلیدهای ماشین تحریر نوشته است؟ یا این منزل با تکانهای شدید و تصادفی به این شکل دلپذیر آراسته شده است؟ تصادف همیشه محل نظم بوده و آن را از بین برده است و نظم همواره با صرف ذوق، هنر و انرژی و تدبیر ایجاد شده است. بنابراین چگونه ممکن است با مشاهده نظم بی نظیر این جهان به این عظمت تصور کنیم که تصادفی ایجاد شده است؟ نظم عالم نه تنها وجود ناظمی را برای ما روشن می‌نماید بلکه ضمناً مشخص می‌کند که این ناظم دارای علم و تدبیر و خلاقیت بی نظیر و لایتنه‌هایی است که درک آن از طاقت و توان موجودات فانی خارج است این ناظم علیم، حکیم، خلاق، مدبر در اعتقادات دینی خداست قَوْلُهُ الْحَكِيمُ: و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمایید. لَا بُدَّ قَوْه کلیه موجود است که محیط است و مدبر و مدبر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدبر و مدبر نبود، عالم کون مختل بود و نظیر مجنون می‌بود. مادام ملاحظه می‌نمایید که این کون

نامتناهی در نهایت انتظامست و هر یک از اجزاء در نهایت اتقان و وظایف خود را مجری می دارد که ابدأ خللی نیست. واضح و مشهود می گردد که یک قوه کلیه موجود که مدیر و مدبر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را درک می نماید. (۳)

## ۲) برهان مبتنی بر نقص و کمال :

آیا به خاطر می آوری وقتی در اطاق کم نوری به کار مشغول بوده و متوجه کم بودن نور محل کار خود نشده ای، آن زمان که کسی چراغ را برایت روشن کرد، ناگهان دریافته ای که پیش از این چقدر در تاریکی به سر می بردی و غافل بوده ای و اینک تفاوت بین نور فعلی و تاریکی را بهتر درک می کنی؟

ما در این جهان به وجود نقائص پی می بریم، می دانیم که علم ما محدود است، توانایی ما اندک است و جهان با وجود همه زیبایی و عظمت خود نقائص و عیوبی هم دارد، وقتی شخص عاجزی را مشاهده می کنیم، آنگاه به اهمیت توانائیهای خود پی می بریم و می فهمیم که مثلاً دست یا پای ما داریم و شخص عاجز ندارد چقدر لازم است آنگاه چقدر شاکر می شویم که آن نقص را نداریم. به هر حال از مشاهده نقص پی به کمال می بریم و اگر کمال نبود، این نقص را نمی شناختیم. اگر ثروت نبود، فقر، خود را نشان نمی داد. اگر نور نبود، ظلمت، شناخته نمی شد. پس حال که نقائص عالم طبیعت و محدودیت جهان و نقص خودمان را می توانیم درک کنیم حتماً کمالی هست که در مقایسه با او خود را ناقص می بینیم و حتماً جهان نامحدودی هست که در قیاس با او عالم طبیعت را محدود می یابیم. ان کمال مطلق و آن نامحدود ازلی خداست. قَوْلُهُ الْعَزِيزُ: . اما قُوَّةٌ غَیْرُ مَحْدُوْدَةٍ نَفْسِ مَحْدُوْدٍ، دَلِیْلُ بَرِّ وُجُوْدِ غَیْرِ مَحْدُوْدٍ اَسْتُ. زِیْرَا مَحْدُوْدٌ اَلْبَتَّةَ بَه

غیر محدود شناخته می شود . چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرت است و نفس جهل دلیل بر وجود علم . و نفس ظلمت دلیل بر وجود غنا . اگر غنایی نبود فقر نیز نبود . اگر علمی نبود ، جهلی نیز نبود . اگر نوری نبود ، ظلمتی نیز نبود ، نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است . (۴)

البته دلایل زیادی بر اثبات وجود خدا اقامه شده است و نفوس زیادی هم در رد آنها مطالبی نوشته اند . حقیقت آنست که اگر تنها بخواهیم با این دلایل عقلی به وجود خدا پی ببریم دلایل ناکافی و نارسا خواهند بود ولی اعتقاد به وجود خدا باید عقلا و قلباً و با انطباق وحی مورد پذیرش هر فرد قرار گیرد و در این صورت جایگاه این باور چنان محکم خواهد شد که اساس انکار و رد نیز بنیاد آن را متزلزل نخواهد ساخت .

تصمیم داشتیم جلسه دوم را با مبحث اثبات توحید خدا شروع کنیم . دیشب مطالب جلسه قبل را کاملاً مطالعه کردم تا سیر منطقی مطالب از ذهنم خارج نشود و بتوانم مطالب را با جلسه قبل ارتباط دهم . این کار حسن دیگری هم داشت و آن این بود که بنا به تقاضای او توانستم آنچه را در جلسه قبل گفته شده بود باز گو کنیم . سپس گفت : خوب امروز قرار است در ادامه مطالب بر روی چه مباحثی صحبت کنیم ؟ گفتم طبق ترتیب سئوالات، امروز ابتدا توحید خدا را ثابت کنیم و دیدگاه دیانت بهایی در مورد وحدانیت الهی را بررسی نماییم .

گفت : البته اعتقاد به وجود خداوند قادر مطلق ذهن را به این سؤال سوق می دهد که آیا عالم آفریده یک خدای واحد است ؟ یا هر یک از مظاهر عالم آفریده یک خدای بخصوصند ؟

پیروان ادیان معتقد به توحید ذات باری تعالی هستند و متناسب با درک و فهم خود دلایلی را در اثبات وحدانیت ذات الهی اقامه نموده اند که من به یکی از آنها اشاره می کنم .

آیه ای در قرآن است که می فرماید : **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا** (۵) یعنی: اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری جز الله موجود بود ، هر آینه آن دو ویران می شدند . با استفاده از این آیه می توان چنین استدلال کرد که اگر فرض کنیم در عالم دو خدا وجود داشته باشد ، یا این دو خدا در کار اداره خلق عالم با یکدیگر موافقت یا مخالف ، اگر موافق باشند وجود یکی بیهوده است و این محال است زیرا هر شئی موجود دارای اثری است و خدایی که وجودش بیهوده باشد یعنی از آن اثری مشاهده نشود ، موجود نیست .

اگر مخالف یکدیگر باشند یا هر دو هم قوه و دارای توانایی یکسانند یا یکی قدرتمند تر از دیگری است . اگر هر دو هم قوه باشند هیچ خلقی در عالم رخ نمی دهد زیرا چیزی را که یکی بخوهد بیافریند دیگری مانع می شود و بر عکس ولی چون ما می بینیم که درعالم خلقی هست آنها هم مخلوقات بی شمار، پس قطعاً چنین نیست و اگر از دو خدای مخالف یکی قدرتمند تر از دیگری باشد ، طبیعی است که اراده خدای قدرتمند تر حاکم بر عالم است و وجود دیگری بی ثمر است یعنی وجود ندارد پس به هر صورت ، خدای خالق عالم ، واحد و یکتا و دارای برترین قدر است .

مسأله توحید خداوند در همه ادیان آسمانی به طریقی مطرح شده است مثلاً تورات مقدس مُصَرَّح است که قوم یهود فقط "يَهُوه" را پرستند "تورا خدایان دیگر غیر از من نباشد ..."

در انجیل جلیل چنانکه برخی استباط نموده اند ، خدایان سه گانه ای وجود ندارد ( پدر ، پسر ، روح القدس ) بلکه قدرت ازلی و اصلی از آن پدر شمرده شده است که قادر مطلق است .

در دیانت اسلام الله پروردگاری است که در قرآن معرفی می شود . بارها و بارها در قرآن کریم به ذکر جلیل "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" و یا "لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" برمی خوریم که دال بر تأکید قرآن به وحدانیت ذات الهی است و اقرار به توحید خداوند را شرط رستگاری می داند : "قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا" یعنی "بگوئید جز الله خدایی نیست تا رستگار شوید ."

عصاره توحید قرآن در سوره کوچک ولی بسیار عمیق توحید مندرج است :  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ .  
 بگو او که الله است یگانه است الله بی نیاز است نه زاده

است و نه زاییده شده و نه همتایی دارد. البته در دینت اسلام اقرار لسانی به توحید خداوند کفایت می کند .

در امر الهی نیز به توحید خداوند تأکید شده چنانچه می فرمایند : "حق فرداً واحداً در مقر خود که مقدس از زمان و مکان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و دنو بوده مستقر . (۷)

- گفتیم : بحثهایی چون وسائل شناسایی خدا - اثبات وجود خدا و احدیت او را متوجه شدم اما در خلال توضیحاتتان به عدم درک ما نسبت به خدا اشاره کردید اگر ممکن است مطلب را بیشتر توضیح دهید .

ادامه داد : مبحث عدم ادراک حق یکی دیگر از مباحث اعتقاد به الوهیت و مظهریت است به نام تنزیه و تقدیس خداوند . یعنی در این قسمت ما می خواهیم ثابت کنیم که ادراک خداوند غیر ممکن است و راهی به بارگاه او نیست و از اینجا آغاز می کنیم که ابتدا شما مراتب وجود را نام ببرید .

- گفتیم : رتبه جماد - نبات - حیوان - انسان - روح القدس -  
- آیا خصوصیات مربوط به هر رتبه را می دانی .

- گفتیم : فکر می کنم ... اما نه ، نه بهتر است خودتان دقیقاً شرح دهید .

- گفت : ویژگی جمادات خواص فیزیکی آنهاست مثل : رنگ - بو - وزن - شکل و... ویژگی گیاهان قدرت رشد و نمو آنست که به قوه نامیه تعبیر شده . ویژگی حیوانات احساسات آنهاست مثل حس بویایی ، شنوایی ، بینایی و... و بالاخره خصوصیت انسان قوه ناطقه و کاشفه اوست . در این میان آنچه مهم است اینست که هر یک از اینها در رتبه خود می توانند رشد کنند و به کمال برسند اما راهی به رتبه مافوق ندارند . یعنی رتبه مافوق را ادراک نمی کنند . مثلاً سنگ هیچ تصویری از قوه رشد در گیاه ندارد و یا گیاه خبر از احساسات حیوانی ندارد پس طبیعتاً حیوان هم درکی از قوه کاشفه در انسان ندارد .



مثلا نمی تواند کرویت زمین و یا قوه الکتریسیته و تلگراف را درک کند . بنابراین می توان نتیجه گرفت که انسان هم قادر به درک رتبه ما فوق خود نیست در حالیکه مراتب مادون خود را براحتی درک می کند چرا ؟ زیرا بر آنها احاطه دارد . زیرا حائز کلیه خصوصیات مراتب مادون خود است یعنی هم خصوصیات جماد را دارد هم گیاه و هم حیوان به اضافه آنکه دارای قوه ای است که او را از سایرین ممتاز می کند و گفتیم که آن قوه عاقله انسان است . خلاصه کلام آنکه چون مادون درک رتبه مافوق نمی کند ، درک خالق برای مخلوق غیر ممکن است و هر پروردگاری که با متعالی ترین اوصاف و نعوت در ذهن خود تصور کنیم مخلوق ذهن بشری ماست و پرستش او اوهام است .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : **قُوَّةُ الْعَزِيزِ** آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید این ادراک در مخلوق وهمی است که به انفسهم احداث شده . (A) **مِسْكُ الْاِحْتِمَامِ** این مبحث را مزین به بیانی از حضرت عبدالبهاء در همین مورد می کنم ایشان می فرمایند **قُوَّةُ الْاِحْلٰی** (حقیقت الوهیت در تصور انسان نیاید . انسان ادراک حقیقت الوهیت ننماید زیرا انسان حادث است نمی تواند احاطه به قدیم نماید چون در عالم کائنات سیر نمائیم می بینیم عالم جمادی هست عالم نباتی هست ، عالم حیوانی هست و عالم انسانی . عالم جماد هر قدر ترقی کند نمی تواند عالم نبات را درک کند . عالم نبات هر قدر ترقی کند نمی تواند از عالم حیوان خبر گیرد مثلا این گل لطیف هر قدر ترقی کند نمی تواند خبر از سمع و بصر گیرد که سمع چه چیز است ؟ و بصر چه ؟ روح انسانی چیست و عقل انسانی چه چونکه مافوق حوصله اوست نمی تواند ادراک کند با وجود اینکه ما و این نبات هر دو حادثیم و ممکن . ولکن تفاوت مراتب مانع از ادراک است زیرا آن عالم نبات و عالم ما عالم انسان لهذا نمی تواند حقیقت انسان را درک کند پس از آنکه



تفاوت مراتب مانع ادراک است و هر مادون ادراک رتبه مافوق نتواند پس ما نمی توانیم خدا را ادراک کنیم. ما حادثیم او قدیم، ما عاجزیم او قادر، ما فقیریم او غنی، ما محتاجیم او مستغنی ما محدودیم او نامحدود، ما فانی و او باقی چگونه می توانیم حقیقت الوهیت را ادراک کنیم یا بیانی نمائیم یا نعت و ستایشی کنیم زیرا آنچه ستایش نمائیم به قدر عقل و ادراک ماست آنچه در تصور آید مخلوق انسان است و محاط وانسان محیط برآن و حال آنکه حقیقت الوهیت محیط است و انسان محاط پس آنچه به تصور آید حق تعالی منزّه از آن و تصور ذهنی انسان است حقیقتی ندارد لکن خود انسان وجود حقیقتی دارد آن الوهیتی که در ذهن ما در آید و عقل ما به آن احاطه کند آن الوهیت نیست زیرا وجود ذهنی دارد. وجود خارجی ندارد و ما که وجود ذهنی و عینی داریم خود اعظم از آن زیرا ما محیطیم آن محاط پس واضح و آشکار است که قوای عقلیه بشر ادراک حقیقت الوهیت ننماید (۹) حضرت نقطه اولی نیز در این رابطه می فرمایند: مقدس بوده کنه ذات او از هر اسمی و وصفی ... (۱۰)

پس خدا به اعتقاد اهل بها ذات غیب منبع لا یدرک است. پروردگاری است متعالی و مقدس از مادون خویش که این تعالی و تقدس در جمیع شئون است. خداوند در دیانت بهائی صعود یا نزول نمی کند و هیچ ربطی بین او و مخلوقات او موجود نیست حق همچنین مقدس از هر گونه صفات و ستایشی است که به او نسبت داده می شود زیرا که صفات نیز مخلوقات اویند. حضرت عبدالبهاء در این رابطه می فرمایند: حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست و تنزل حق در عالم خلق مستحیل است چرا که مناسبتی بین غنای مطلق و فقر محض نیست. حقیقت الوهیت غنای محض است، قدیم است اما انسان حادث است

و فقر صرف . حقیقت الوهیت قدرت محض است و انسان عجز صرف لهذا  
 متناسبی بین غنای مطلق و فقر بحث و قدیم و حادث و قدرت محض و عجز  
 صرف نیست . (۱۱) او همیشه واحد و تنهاست : **كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ** (۱۲) خدا بود و هرگز چیز دیگری نبود .  
 رسیدیم : حال که قادر به درک خداوند نیستیم پس این صفات و اسماء که  
 به حق نسبت داده می شود چیست ؟ صفاتی چون علیم ، حکیم ، قیوم ،  
 رحمن و ...

پاسخ داد : ذکر این صفات برای خداوند برای رفع نقایص از خداوند است  
 حضرت عبدالبهاء می فرمایند : "... و اما ما از برای حقیقت الوهیت اسماء و  
 صفاتی بیان کنیم و به بصر و سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نمائیم  
 اثبات این اسماء و صفات نه به جهت اثبات کمالات حق است بلکه بجهت نفی  
 نقایص است چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که جهل ، نقص  
 است و علم ، کمال لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه علیم است و عجز ، نقص  
 است و قدرت ، کمال گوئیم که ذات مقدس الهیه قادر است نه اینست که علم  
 و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کما هی ادراک توانیم زیرا آن فوق ادراک  
 ماست . (۱۳)

خواهش کردم کمی فرصت فکر کردن به من بدهد تا بتوانم یک نظم به  
 افکار و داشته هایم بدهم . او ساکت شد و من به فکر فرو رفتم . راستش کمی  
 مطالب در ذهنم مغشوش شده بود . مسئله ذات غیب متنیع لا یدرک بودن  
 حق و مسئله تنزیه و تقدیس حق از هرگونه اسماء و صفات و اینکه کلیه  
 دلایلی که ما در اثبات خدا و شناخت او مطرح می کنیم مخلوق ذهن بشری  
 ماست جملگی این مطالب سبب شد به این مسئله بیاندیشم که پس مخلوق  
 چگونه می تواند با خالق ارتباط برقرار کند و خالق چگونه دستور العملهای

خود را به خلق منتقل می کند پس سرنوشت انسان چه می شود آیا به حال خود رها می شود تا خود برای خود تصمیم بگیرد؟ آیا آنچه انسان تصمیم می گیرد صحیح است؟ و بهترین روش؟ آیا خدا انسان را خلق می کند و سپس او را بحال خود رها کرده و هیچگونه راهنمایی در حق او نمی نماید؟ آیا کلیه اسماء و صفاتی که به او نسبت داده شده پوچ و بیهوده بوده؟ پس در راز و نیاز هاییم با چه کسی حرف می زدیم و چه کسی خواسته های مرا اجابت می کند؟ پس معشوق حقیقی کیست؟ و عاشق به چه کسی باید روی آورد؟ سئوالاتم را برایش مطرح کردم و خواهش کردم مطالب را بیشتر تشریح کند و در درک بهتر این مطالب یاریم دهد. لبخندی سرشار از محبت به من زد و گفت: ناراحت نباش ما که هنوز این مبحث را به انتها نرسانده ایم برای روشن شدن این سئوالات ابتدا توجهت را به بیانی از حضرت عبدالبهاء که به بهترین وجه ممکن این مسأله را شرح داده اند جلب می کنم و از خودت می خواهم که پس از زیارت این بیان روی آن فکر کنی و اگر مطلبی داری بگویی ایشان می فرمایند **قوله الحكيم**: **حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است. از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست** تنزل حق در عالم خلق مستحیل است ... پس ما بین حقیقت الوهیت و عالم خلق یک واسطه فیض لازم. آن واسطه به منزله شعاعی است که از آفتاب ساطع، یعنی حقیقت مانند آفتابست. و عالم خلق مثل **ارض** میان آفتاب و میان زمین واسطه فیض لازمست. آفتاب تنزل نمی کند. زمین به آسمان نمی رود پس واسطه چه چیز است. نور آفتاب و حرارت آفتاب که واسطه میان زمین و آفتابست؛ روح القدس به منزله شعاع آفتاب است تجلی آفتاب حرارت آفتابست کمالات آفتابست. حقیقت انسان به واسطه روح القدس فیض از حقیقت الوهیت یابد و بدون واسطه ممکن نیست. جمیع فیوضاتی که

از عالم حق به عالم خلق می رسد به واسطه روح القدس است. زیرا روح القدس سبب حیات ابدیه انسان است. سبب قوه کاشفه، نفوذ روحانیه و حکمت بالغه و حرکت علویه انسانست جمیع اینها از فیوضات روح القدس است آن واسطه فیض است بین حق و خلق (۱۵)

پس از زیارت خطبه مبارکه نگاهی به من انداخت و پرسید: خوب حالا

برایم بگو از این بیان چه فهمیدی؟  
در پاسخ گفتم: فهمیدم روح القدس واسطه بین حق و خلق است همانطور

که شعاع آفتاب واسطه شمس و زمین است. گفتم: کاملا صحیح است و

همچنانکه خورشید هیچ وقت از محل خود نزول نمی کند و به زمین نمی آید

و بالعکس، حق هم همیشه در علو مقام خود باقی است و به وسیله فیوضاتش

که چون شعاع آفتابست و حائز خصوصیات و خصائل آفتاب، با مخلوقاتش

رابطه برقرار می کند و آنها را هدایت می فرماید. در حقیقت خداوند به

واسطه روح القدس تجلی بر آفاق می نماید و این فیض شامل همه مخلوقات

است اما هر یک به قدر استعداد خود آنرا دریافت می نمایند و از این فیض

بهره می برند و چون انسان حائز همه کمالات جمادی، نباتی و حیوانی است

بهره اش از این فیض بیشتر.

انسان جان دارد، عقل دارد، روح دارد پس نصیبش از فیض الهی بیشتر

است و در بین انسانها، مظاهر الهی که قلبشان چون آینه صاف و شفاف

است این فیوضات را به تمامه دریافت می کنند و آن نور حقیقت در آن فرد

کامل در نهایت تلالو و لمعان. (۱۶) پس در این مقام اگر بگویند نفس حق

هستند صحیح است و به همین علت که در آیات آمده است انا هو و هو

انا (۱۷) یعنی من او هستم و او من و یامی فرمایند لَأَفْرُقَ بَيْنَكَ وَ

بَيْنَهُمْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ عِبَادَكَ وَ خَلْقِكَ (۱۸) یعنی فرقی بین تو (حق) و ایشان

(مظاهر مقدسه) نیست مگر اینکه ایشان عباد و مخلوقات تو هستند . همچنین حضرت مسیح می فرمایند : **«أَلَا بُ فِي الْإِبْنِ»** (۱۹) یعنی پدر (حق) در پسر (مسیح) . البته همانطور که قبلاً هم گفتیم این بدان معنا نیست که مظاهر الهی با نفس حق برابرند خیر ایشان تجلیگاه کامل فیوضات آن غیب الغیوب هستند و چون آیینه همه این فیوضات را به خلق منتقل می کنند . با کمی تفکر گفتیم : پس مظاهر مقدسه واسطه بین عالم حق و خلق هستند .

پاسخ داد : آری به همین علت است که در آیه اول کتاب مستطاب اقدس آمده است : **«إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانُ مُشْرِقِ وَجْهِهِ وَ مُطَّلِعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالِمِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ مَنْ فَازَ بِهِ قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْحَيْرِ وَ الَّذِي مَنَعَ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ لَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ»** . (۲۰)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است :

اول فریضة بندگان ، شناسائی مشرق وحی و مطلع امر الهی است که قائم مقام نفس حق در عالم امر و خلق می باشد . کسیکه به عرفان مظهر ظهور نائل شود بکل خیر فائز شده و نفسی که ممنوع گردد ولو به جمیع اعمال پسندیده عامل باشد از اهل ضلالت و گمراهی بشمار می آید .

پس اگر می خواهیم خدا را بشناسیم باید مظاهر امر او را بشناسیم حال که ادراک حق محال است حال که او ذات غیبی منیع لایذکر است پس با شناخت مظاهر ظهورش باید با او ارتباط برقرار کرد .

در ایقان مبارک آمده است : **«و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم**

**از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند . مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی ...»** (۲۱)



همچنین کلیه اسماء و صفاتی که تا بحال به حق نسبت داده می شد اکنون به واسطه هایش بین عالم حق و خلق منسوب می شود. حضرت بهاء الله می فرمایند قوله تعالی: "... و این هیاکل قدسیه مرایای اولیسه ازلیسه هستند که حکایت نموده اند از غیبُ الْعُیُوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و وجود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختص به بعضی دون بعضی نبوده و نیست ... (۲۲)

در جایی دیگر می فرمایند قوله الاحلی: "... ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مرایایی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع ... از علم شان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اویست و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت يَا نَهْ هُوَ الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء عالیسه و صفات متعالیه. (۲۳)

پس از شنیدن این مطالب آرامشی وصف نشدنی در من ایجاد شد. دیگر ذهنم مغشوش نبود و همه مطالب بر ایسم واضح و گویا بود. علاقمند بودم ستوالاتم را ادامه دهم اما دیر وقت بود و وقت رفتن به خانه فرا رسیده بود. بنابراین سایر ستوالات را به جلسه بعد موکول کردم لذا از او تشکر کرده و راه خانه را در پیش گرفتم.

تصمیم گرفتم در این جلسه اطلاعات جامع و کاملی از مظاهر مقدسه بدست آورم . حال که فهمیدم تنها واسطه ما با خالقمان مظاهر الهی هستند و آنگاه که حاجتی داریم و دست نیاز به بارگاهش بلند می کنیم روی صحبتمان با مظاهر مقدسه است پس باید مطالب دقیقتری از ایشان بدانم بخصوص آنکه قبلاً هم سئوالاتی در این زمینه برایم مطرح شده بود راجع به مقامات و مراتب این مرایای قدسیه . نیتم را با او در میان گذاشتم مورد موافقت قرار گرفت گفت : اول از مراتب شمس حقیقت شروع می کنیم بر اساس آثار مبارکه ایشان دارای سه مرتبه هستند اول رتبه جسمانی که متعلق به جسم دارد . در این مرتبه با انسانها مشترک بوده و کلیه خصوصیات انسانی را دارا هستند زمانیکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند : "... پس در مقاماتی که ذکر می شود من خوابیده بودم و مرور کرد نجات الهی بر من بیدار شدم مثل بیان حضرت مسیح که می فرمایند جسد محزونست و روح مستبشر یا آنکه در مشقتم یا در راحتم یا در زحمتم اینها همه راجع به مقام جسد است ... اینک بیان می فرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود . و من را بیدار کرد این راجع به جسد است ... ( ۲۴ ) و یا شرح مصائب وارده بر حضرت بهاء الله که در لوح مریم به آن اشاره می فرمایند منظور این مقام است می فرمایند : "... هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحت سر از فراش بر نداشتم قسم به جمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را به ناز افکند ... با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراً مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم ... ( ۲۵ ) مرتبه ثانی حقیقت شاخصه مظاهر الهیه است . در این مقام است که میفرمایند : "ایشاندمخازن علوم ربانی ... ( ۲۶ ) روح بشر عادی قدرت



اقتباس و دریافت نور مظاهر الهیه را دارد و چون ماه که نور خورشید را دریافت می نماید انسانها نیز از آن شמוש الهیه نور حق را دریافت می نمایند و البته همانطور که ماه و خورشید متفاوت هستند روح افراد عادی نیز متفاوت از روح مظاهر الهی است. در واقع مظاهر مقدسه انسانهای کاملی هستند که چون آئینه قابلیت تجلی انوار الهی را دارا هستند.

مرتبه ثالث که فیض الهی و ظهور ربانی است. البته قابل تذکر است که فیض الهی آن چنان با حقیقت شاخصه (مرتبه نانی) ایشان در آمیخته است که جدایی ممکن نیست. فیض الهی مانند شعله و حقیقت شاخصه چون فتیله و مقام جسمانی مانند حباب روی چراغ است اگر حباب بشکند باز هم روشنایی برقرار هست. در این مقام است که اولیای الهی قائم مقام حق در بین خلقند و در این رتبه است که نفس حق در بین خلق هستند. در حقیقت مظاهر مقدسه در این مقام مادون خداوند هستند و مافوق انسانها و بشر عادی.

گفتم: مسأله ای بود که همیشه برایم سؤال بود چه خوبست امروز که بحث ما مختص مظاهر ظهور است آن را مطرح کنم سپس ادامه دادم. همیشه این سؤال فکر مرا مشغول کرده که آیا انبیای الهی واحد هستند و همگی یکسانند. اگر اینطور است پس چرا مذاهب مختلفه فقط مظهر ظهور خود را قبول دارند و از پذیرش انبیای بعد امتناع می کنند.

در پاسخ گفتم: برای روشن شدن این مطالب اول باید مقامات مظاهر الهی را بدانیم آنگاه می توانیم به این سئوالات پاسخ دهیم. در ادامه گفتم:

در توضیح قسمت قبل گفتم که انبیای الهی هم مانند انسانها هستند و هم نیستند در مقام جسمانی خود همانند سایر انسانها هستند و در مقام

روحانی خود یعنی واسطه فیض بودن ، اعلی و اعظم از انسانها ، بطوریکه انسان را راهی به آن بارگاه نیست . بر اساس این مطلب انبیا دارای دو مقامند یکی مقام توحید و دیگری مقام تفریق .

در مقام توحید کلیه انبیای الهی واحد هستند زیرا کل مریای فیوضات الهی هستند و از آنجا که منبع و منشاء این فیوضات یکی است بنابراین مظاهر مقدسه هم در این مقام واحد هستند مظاهر الهی بیانات زیادی در خصوص وحدت انبیا دارند از جمله حضرت مسیح می فرمایند : " من می روم و بعد می آیم " (۲۷) و یا حضرت محمد بیاناتی در اشاره به این مقام دارند می فرمایند : " أَمَّا النَّبِيُّونَ فَاَنَا " (۲۸) یعنی من همه انبیا هستم . همچنین فرموده از : " منم آدم و نوح و موسی و عیسی " (۲۹) همچنین ائمه دین و امامان فرموده اند " أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَآخِرْنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ " (۳۰) یعنی اول ما حضرت محمد است آخر ما حضرت محمد و وسط ما حضرت محمد . اگر چه در این مقام همه شمس حقیقت واحدند اما هر یک به مقتضای زمان و مکان ظهور و استعداد خلاق در هر دوری سخن گفته اند و به همین دلیل است که آنچه گفته اند متفاوت است و ظهور بعد آنچه گفته است کاملتر از ظهور قبل است . حضرت بهاء الله در این باره می فرمایند " قَوْلُهُ تَعَالَى : " پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیر متناهی انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نور به حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود . نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرد ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات منسیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت قاهره و غیر آن ظاهر نشود . " (۳۱)

پس برتری انبیا در ادوار مختلفه نسبت به فهم و درک بشر است. اینست که در قرآن کریم سوره بقره می فرمایند: **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ** (۳۲) یعنی بعضی از پیامبران را بر بعضی نقیض (برتری) دادیم. مانند یک استاد دانشگاه که اگر چه در نهایت علم و اطلاع است اما برای دوره دبستان به نحوی تدریس می کند که برایشان قابل درک باشد و در دوران راهنمایی و دبیرستان هم در سطح درک ایشان مطلب ارائه می دهد اگر غیر از این عمل کند نتیجه نمی گیرد زیرا مطالب درک نمی شوند. پس ذات نور یکی بیشتر نیست اگر چه در چندین چراغ که هر یک را شدتی در حد خویش است ظاهر شود. حقیقت شخص یکی بیشتر نیست ولو خود را در چندین آینه که هر کدام او را به جهتی و به صورتی نماید ببیند. ماهیت حرارت یکی بیشتر نیست هر چند در هر آتشدانی به نسبت ظرفیت آنها به درجات متعدد پدید آید. مظاهر الهیه نیز حقیقت واحده اند و او در هر زمانی، در هر نسبتی و به هر شدتی ظاهر شود.

مقام دیگر مقام تحدید یا تفریق مظاهر الهی است که همان مرتبه انسانیت این شمس الهیه است در این مقام است که باهم متفاوت هستند آنجا که حضرت مسیح می فرمایند **من می روم و می آید دیگری** (۳۳) اشاره به این مقام انبیا است. در این حالت موسی، موسی است و عیسی، عیسی و محمد، محمد و زندگی هر یک با دیگری متفاوت است. در این مقام است که همچون سایر انسانها هستند. پس می توانیم بگوییم مظاهر الهی هم واحد هستند (در مقام فیض الهی) و هم مختلف (در مقام انسانیشان).

خورشیدی که از برج فروردین طلوع می کند همان خورشیدی است که از برج خرداد طلوع می کند و همان خورشیدی است که از برج مرداد طلوع می کند، خورشید، خورشید است ولی بنا به استعداد طبیعت در فروردین

تابش بسیار کمتر از مرداد است. چنانکه اگر در فروردین شدت مرداد بتابد تمام گیاهان نورسته و شکوفه های درختان خواهد سوخت و اگر در مرداد تابش فروردین را داشته باشد میوه ها نخواهند رسید پس تابش خورشید در جهت رشد و نمو کائنات و بنا به استعداد و توانائی ایشان صورت می گیرد و باز باید گفت خورشید یکی است ولی بروج متفاوت است.

حالا می رسیم بر سر این سئوالات که چرا ادیان مختلفه سایر ادیان را قبول ندارند چرا پیروان مسیح حضرت محمد را قبول ندارند آیا با توجه به توضیحات بالا خودت می توانی مطلبی بگویی و پاسخ سوال را بدهی؟  
گفت: کاملاً صحیح است اگر دوباره به مثال شمس و آئینه بر گردیم بهتر متوجه مطلب می شویم. قبلاً گفتیم که رابطه مظاهر مقدسه با خدا مانند رابطه خورشید و آئینه است. گفتیم مظاهر الهی چون آئینه کلیه فیوضات حق را منعکس میکنند و گفتیم چون خورشید واحد است و فیوضات نیز واحد، بنابراین مظاهر مقدسه هم واحد هستند. اما پیروان ادیان به مسأله دوم توجه نمی کنند آنها فقط می بینند که آئینه ها متفاوت هستند بنابراین می گویند مظاهر مقدسه باهم متفاوت هستند آنها توجهی به شمس واحد که انبیاء از آن فیض می گیرند ندارند.

حضرت عبدالبهاء در این رابطه می فرماید قوله العزیز: ... شمس حقیقت بر مریای متعدده اشراق نماید هر چیز مریا متعدّدند ولی شمس یکی است فیوضات الهی یکی است حقیقت یکی است. نور واحد است که بر مریا اشراق نمود حال بعضی عاشق آفتابند. تجلیات او را در هر آئینه می بینند. تقییدی به مریا ندارند. تقید به آفتاب دارند در هر آئینه ای که باشد آفتاب را می پرستند اما آنهایی که آئینه را می بینند از مشاهده آفتاب در آئینه دیگر محرومند. مثلاً آنهایی که مرآت موسوی را دیدند و مؤمن بودند چون آفتاب

در مرآت مسیحی اشراق نمود مقید به مرآت موسی شدند عاشق آفتاب نبودند انوار حقیقت را در مرآت عیسوی ندیدند لهذا محروم ماندند و حال آنکه شمس حقیقت در مرآت عیسوی در اشد اشراق بود و انوارش ظاهر تر با وجود این هنوز یهود متمسک به مرآت موسویتند و محروم از مشاهده آفتاب حقیقت . خلاصه شمس ، شمس واحد است و نور ، نور واحد و بر جمیع ممکنات یکسان اشراق می نماید و هر کائیتی را از او نصیبی . پس ما باید انوار را بیرستیم از هر آئینه ای که باشد ... (۳۴)

متأسفانه پیروان ادیان آیات را می خوانند و برای خود تفسیر می نمایند و در بسیاری از موارد راه را به خطا می روند . حضرت بهاء الله ظاهر شدند و اسرار نهفته در بیانات مظاهر قبل را توضیح فرمودند یعنی همه آیاتی را که شبههائی بین خلق ایجاد کرده بود کاملاً شرح داده و منطقاً آنها را توضیح فرمودند حالا وظیفه ما پیروان آن جمال نورانی است که با زیارت آیات و آثار الهی این دور مبارک متوجه حقیقت این آیات شده و اهل ادیان را از این شبهات نجات دهیم . مثلاً یکی از شبههائی که در بین مسلمین وجود دارد و مانع پذیرش حقانیت حضرت اعلی و حضرت بهاء الله شد مسأله خاتم النبیین یا خاتمیت حضرت محمد است و با تأکید بر این آیه می گویند که حضرت محمد آخرین پیامبری است که برای بشر آمده است .

میان کلامش پریدم و با عجله و اشتیاق گفتم : چه مسأله خوبی را مطرح گردید همیشه می خواستم بدانم ما در جواب مسلمین چه باید بگوییم و چطوری می توانیم ثابت کنیم که این تصورات اشتباه است .

پاسخ داد : خیلی خوب کمی هم راجع به این مسأله صحبت خواهیم کرد . اصلاً از خودت می پرسم آیا می توانی با استفاده از همه مطالبی که در این سه جلسه مطرح کردیم دلیلی بر رد این مدعا بیآوری .



سریع در ذهنم مطالب گفته شده را مرور کردم کمی هم روی دفترم نگاه کردم اما نتوانستم پاسخی بیابم. سرم را بلند کردم و گفتم در حال حاضر نمی توانم. خواهش می کنم خودتان توضیح دهید.

گفت، خوب من سؤال می کنم شما جواب بده. سپس پرسید: آیا بر اساس مطالب گذشته خداوند انسان را خلق میکند سپس او را به حال خود رها می کند؟ و آیا مخلوقات بدون کمک حق در این عالم زندگی می کنند؟ گفتم: خیر حق پس از خلق موجودات بواسطه روح القدس بر کائنات تجلی می کند و انسانها را هدایت می نماید. مظاهر مقدسه به عنوان قائم مقامان حق بین خلق هادیان و راهنمایان بشر در طول تاریخ بوده اند.

گفت: بسیار خوب بر اساس همین اظهارات به نظرت می آید می شود زمانی بیاید که فیض الهی قطع شود آیا این موافق عدل الهی است که برای دوره ای محدود فیوضاتش را به خلقش برساند سپس آنرا قطع نماید. گفتم: مسلماً خیر.

گفت: بنابراین یکی از دلایل رد این ادعا این مسأله است که حق هیچگاه فیضش را از خلق دریغ نمی نماید و همیشه انسان احتیاج به هدایت و راهنمایی دارد.

گفتم: پس مسأله خاتم النبیین بودن حضرت محمد چه می شود. گفتم: در کتاب استدلالیه فنلای بهائی دقیقاً مسأله خاتمیت مورد بحث قرار گرفته و من عین مطالب یکی از این کتب را برایت می خوانم.

از جمله اعتقادات مسلمین، اعتقاد به خاتمیت حضرت محمد است بدین معنی که ایشان آخرین فرستاده خداوند ودین اسلام آخرین دین تا روز قیامت است و برای اثبات عقاید خودنیز به آیاتی از قرآن و احادیث و استدلال می نمایند بقرار زیر:

سوره احزاب آیه ۴۰ ص ۳۱۰

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ...

نمی باشد محمد پدر یکی از مردان شما ولیکن پیغمبر خدا و ختم

پیغمبرانست .

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ  
الْإِسْلَامَ دِينًا .

امروز کامل کردم بر شما دینتان را و تمام کردم بر شما نعمتم را و پسندیدم  
برای شما اسلام را دین .

سوره آل عمران آیه ۷۹ ص ۴۳

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ  
و هر که بجوید غیر از اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود از او و او در

آخرت از زیانکاران است .

حدیث منزلت :

يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي .

ای علی تو نسبت به من مثل هارون هستی از جاثب موسی مگر اینکه نیست

نبی بعد از من .

حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت

که مقصود از حلال و حرام احکام حضرت محمد است که حلال و حرام را

تعیین می کنید .

حدیث دیگر :

لَا كِتَابَ بَعْدَ كِتَابِي وَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَ شَرِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

نیست کتابی بعد از کتاب من و نیست شریعتی بعد از شریعت من تا روز قیامت



که اکنون راجع به هر یک از موارد بالا باختصار به بحث می پردازیم .

۱ - راجع به آیه ۴۰ سوره احزاب ( مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ... )

شأن نزول این آیه بقرار زیر است که از جمله قوانین رایج بین اعراب قبل از اسلام این بود که بفرزند خوانده باندازه فرزند حقیقی اهمیت می دادند بحدیکه او از پدر خوانده خویش ارث برده و همسرش نیز بر پسر خوانده اش حرام بود تا اینکه حضرت محمد با زوجه زید که پسر خوانده ایشان بود ازدواج فرمودند و باین علت به ایشان اعتراض شد و با توجه به اینکه مقصود حضرت رسول از اینکار فسخ این قانون زمان جاهلیت بود این آیه نازل شد که محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه پیغمبر خدا و زینت انبیا است .

این شأن نزول در کتاب **مَنْهَجُ الصَّادِقِينَ مَلَأَ فَتْحُ اللَّهِ كَاشَانِي** نقل شده است .  
و همانطوریکه میدانیم خاتم به فتح تاء بمعنای نگین انگشتر و خاتم بکسر تاء اسم فاعل و به معنی ختم کننده است و در این آیه خاتم ذکر شده که به معنی زینت است نه ختم کننده و مقصود ترفیع مقام پیغمبر بوده است و در بسیاری از کتب مفسرین اسلامی مثل کشکول شیخ بهائی خاتم به فتح تاء را زینت معنی کرده اند . همچنین در کتاب **دُرُّ الْمُنْتَوَّرِ** علامه جلال الدین بیوطی ص ۲۰۴ از قول عایشه زوجه حضرت پیغمبر ذکر می کند که فرمود خاتم النبیین به فتح تاء به معنی انگشتری و زینت انبیا است .

علاوه بر این اگر خاتم به فتح تاء را ختم کننده نیز بدانیم بر طبق آیه ختم نبوت شده و مقصود ختم رسالت نیست چنانکه شیخ صدوق عالم اسلامی در اثر معروف خود اکمال الدین در مورد خاتم النبیین معتقد است که در قرآن ختم نبوت شده و ختم رسالت منظور نبوده است چرا که نبی و رسول بر طبق آنچه که از آیات مستفاد میشود با یکدیگر متفاوتند .

و رسول و نبی بطور اخص دارای یک معنی نیستند زیرا رسول فرستاده خدا و دارندهٔ ائین و کتاب است در حالیکه نبی برگزیده و ترویج دهندهٔ ائین و تعالیم ایزد مهربان و گوینده رویدادهای آینده بوسیلهٔ الهام خدا در عالم رؤیاست از این رو در قرآن برخی از برگزیدگان خدا رسول و بعضی دیگر نبی نامیده شده اند و این نیز ناگفته نماند که هر رسولی می تواند نبی باشد اما هر نبی نمی تواند رسول باشد و آیات زیر از قرآن مجید گواه درستی این گفتارند :

سورهٔ مریم آیه ۵۰ ص ۲۲۳

فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا .

و چون کناره گزید از ایشان و آنچه میپرستیدند جز خدا بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را و همه را گردانیدیم نبی .

سورهٔ مریم آیه ۵۴ ص ۲۲۴

وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا .

و بخشیدیم او را از رحمت خود برادرش هارون را نبی

سورهٔ مریم آیه ۵۲

وَ أَذْكَرٌ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا .

و یاد کن در کتاب موسی را بدرستیکه او مخلص بود و شد رسول و نبی .

سورهٔ حج آیه ۵۱ ص ۲۴۵

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ .

و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی و نه نبی

که در اینجا واو و لایبی کاملاً نشان می دهد که رسول و نبی یک معنی

ندارند و چون دو اسم ذات هستند نمی توانند مترادف باشند و مافقط در مورد

اسم معنی مترادف استعمال می کنیم. مثلاً نمی شود گفت ما نفرستادیم پیش از تو و هیچ رسولی و نه رسولی چرا که رسول و نبی از نظر معنی با هم متفاوتند و بطور کلی نبی به معنی بیننده خواب است یعنی کسی که از طریق خواب باو الهام می شود همچون انبیای بنی اسرائیل که از طریق خواب به آنها الهام می شد و ایشان مطالب را برای مردم می گفتند.

۲- راجع به آیه سوره مائده ( **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...** )

اولاً - مقصود از این کمال، کمال نسبی است نه کمال مطلق بدین معنی که دیانت حضرت محمد در زمان خودشان کامل بوده و چون قرآن از علم الهی سرچشمه گرفته باید هم کامل باشد چنانچه ادیان قبل از اسلام نیز از کمال و تمامیت و جامعیت برخوردار بودند زیرا که در غیر اینصورت بدور از عدل الهی است که امتی را بدون کتاب و دین کامل بگذارد و همانطور که گفتیم این کمال در ادیان دیگر هم بوده است چنانکه در:

مزمور ۱۹ آیه ۸ می فرماید:

شریعت خدا کامل است و جان را بر می گرداند.

انجیل متی باب ۵ آیه ۱۷

نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.

حضرت مسیح این بیان را در مورد شرایع قبل می فرمایند که نیامده ام تا آنها را باطل کنم بلکه آمده ام تا با این دیانت آنها را کمال بخشم.

به تمامیت ادیان گذشته در قرآن نیز اشاره شده است چنانکه:

در سوره انعام آیه ۱۵۵ ص ۱۰۴ می فرماید:

ثُمَّ أَنزَلْنَا مُوسَىٰ أَلْكِتَابَ تَمَامًا عَلَىٰ الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ.

پس دادیم موسی را کتاب تمام (تمامی) بر کسیکه خوبی کرد و برای تفصیل همه چیز و برای هدایت و رحمت باشد که ایشان بقاء پروردگارشان ایمان آرند .

سوره یوسف آیه ۶ ص ۱۶۹

يُنَبِّئُكُمْ بِنِعْمَةِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ  
إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

تمام کرد نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب همچنانکه تمام کردش بر دو پدرت از پیش ابراهیم و اسحاق بدرستی که پروردگار تو دانای درستکار است .

ثانیاً بهترین دلیل بر اینکه این اتمام نعمت کمال نبی بوده و دلیل قطع نزول وحی بطور کلی و ختم رسالت نیست این است که مورخین اسلامی معتقدند که از ۶۶۶۶ آیه قرآن که در مدت ۲۳ سال نازل شده اولین آیه اقرء باسم ربک الذی خلق ... بوده و آخرین آن که در حَجَّةُ الْوُدَّاع نازل گردیده آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... و همانطور که میدانیم در حَجَّةُ الْوُدَّاع پیغمبر اکرم حضرت علی را بجانشینی انتخاب فرموده و بعد از مدت کوتاهی صعود حضرت محمد واقع گردید .

۳ - در مورد آیه وَ مَنْ يُبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا ...

در اینجا مقصود از کلمه اسلام نام دیناتی که حضرت محمد شارع آن بودند نیست بلکه اسلام در اینجا و بسیاری از آیات دیگر قرآن مقصود حقیقی کلی است که پیامبران برای ترویج آن آمده اند یعنی حقیقت دین ، که برای اثبات این مدعا بذکر آیاتی چند از قرآن کریم می پردازیم ، که کلمه اسلام و مسلمان به شرایع قبل و پیامبران و مؤمنین ادیان در گذشته نیز اطلاق شده است از جمله :

سوره یونس آیه ۷۲ ص ۱۵۵

... وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و امر شدم که باشم از مسلمانان

در اینجا حضرت نوح خودشان را از مسلمین دانسته و مسلمان بحضرت نوح اطلاق شده .

سوره یونس آیه ۸۴ ص ۱۵۶

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ  
و گفت موسی ای قوم اگر ایمان آورده اید بخدا پس بر او توکل کنید اگر هستید از مسلمین .

در این آیه مسلمان به پیروان حضرت موسی اطلاق شده .

سوره آل عمران آیه ۶۰ ص ۴۱

مَكَانُ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ .  
نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی و لیکن بود حق گرای مسلم و نبود از جمله شرک آورندگان

شک آورندگان

که در اینجا مسلمان بحضرت ابراهیم خطاب شده

سوره مائده آیه ۱۱۱ ص ۸۸

وَإِذْ أَخْبَتْنَا إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمَنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ  
و هنگامیکه وحی فرستادیم بحواریان که بگروید بمن و برسول من گفتند ایمان آورده ایم و گواه باش بآنکه ما از مسلمانانیم .

و بالاخره در اینجا قرآن حواریون حضرت مسیح را از مسلمانان میدانند و بدین ترتیب منظور از اسلام همانطور که ذکر شد حقیقت دین است .

تا اینجا سه آیه قرآن مورد بحث قرار گرفت و در مورد حدیث نزلت که فرموده لا نبی بعدی همان استدلال که ختم نبیین ارتباطی به ختم رسل

ندارد صادق است و در مورد دو حدیث دیگر که آمدن کتاب و شریعت و حلال  
و حرام را موکول به قیامت کرده است با توجه به حدیث مشهور  
إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ  
وقتی قائم قیام کند قیامت بر پا میشود

قیامت برپاشده وقائم ظهور کرده و خود بخود معنای دو حدیث نیز آشکار میشود.  
علاوه بر مسائل فوق باید ذکر کنیم که اسلام تنها دینی نیست که در آن  
شواهد ظاهری میتوان یافت مبنی بر اینکه آخرین دین است بلکه در ادیان  
قبل همچون دیانت یهود و دیانت حضرت مسیح نیز ظاهراً شواهدی موجود  
است که این ادیان آخرین دین بوده اند از جمله :

در تورات سفر خروج باب ۳۱ آیه ۱۶ میفرماید :

پس بنی اسرائیل سبت را نگه می دارد بعهد ابدی نسلاً بعد نسل .

همچنین در باب ۱۹ مزمور آیه ۸ می فرماید :

شریعت خدا کامل است و جان را زنده می گرداند .

و در باب ۱۹ مزمور آیه ۴۴

شریعت تو را همیشه تا ابد الابد نگاه خواهم داشت

و در انجیل متی باب ۲۴ آیه ۳۵

ممکن است آسمان و زمین زائل شود ولی کلام پسر انسان زائل نخواهد شد .

( مقصود از پسر انسان حضرت مسیح است )

مجدداً به فکر فرو رفتم در ذهنم به دنبال ستوال می گشتم . مطالب بسیار  
روشن بود و ستوالی در آن لحظه در ذهنم نیافتم . از او تشکر کردم . جلسات  
بسیار مفیدی بود و من نسبت به مسئله الوهیت بسیار روشن شده بودم .



تقاضا کردم اجازه دهد در صورتیکه مجدداً سنوالتی به ذهنم خطور نمود به او مراجعه کنم. باروی باز پذیرفت و گفت:

مطالبی که در باب مسئله الوهیت و مظهریت برایت گفتم مختصر بود. این مبحث بسیار مهم و پیچیده است و محتاج مطالعات بیشتر و تفکر و تعمق بر آثار مبارکه در این زمینه است. البته اطلاعات فلسفی هم می‌خواهد. بنابراین تلاش کن بیشتر در این زمینه کسب اطلاع کنی. حالا اگر دوست داشته باشی متابعی را معرفی می‌کنم که می‌توانی برای تکمیل داشته‌هایت به آنها مراجعه کنی.

بسیار خوشحال شدم و تقاضا کردم متابع را معرفی کند. سپس متابع زیر را معرفی کرد برای اینکه شما هم با مراجعه این مآخذ اطلاعات و درک خود را نسبت به این مبحث افزایش دهید آنها را به شما معرفی می‌کنم. کتابهای مفاوضات - ایقان - خطابات مجلدات ۱ و ۲ - جزوه معارف بهائی جلد ۱ - نوار های الوهیت جناب دکتر داوودی.

#### یاد داشتها

- ۱ - سوره انعام آیه ۷۹
- ۲ - سوره روم آیه ۳۰
- ۳ - مکاتیب ج ۳ ص ۲۸۳
- ۴ - مکاتیب ج ۳ ص ۴۸۵
- ۵ - سوره انبیا آیات ۲۲ و ۲۴
- ۶ - عهد عتیق، سفر خروج، باب ۳، آیه ۲۰
- ۷ - معارف بهائی ج ۱ ص ۵

۸ - معارف بهائی ج ۱ ص ۳۸

۹ - خطابات جلد ۲ صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۲

- ۱۰

۱۱ - خطابات جلد ۱ ص ۹۱

۱۲ - ایقان ص ۷۴

۱۳ - مفاوضات ص ۱۱۲

- ۱۴

۱۵ - خطابات جلد ۱ ص ۹۱

۱۶ - خطابات جلد ۲ ص ۵۹

۱۷ - ایقان ص ۷۵

۱۸ - ایقان ص ۷۵

- ۱۹

۲۰ - گنجینه حدود و احکام ص ۴

۲۱ - ایقان ص ۷۵

۲۲ - معارف بهائی شماره ۲ ص ۹۳

۲۳ - ایقان ص ۱۱۱-۱۱۰

۲۴ - مفاوضات ص ۱۱۸

۲۵ - ایام تسعه ص ۳۶۷

۲۶ - ایقان ص ۷۵

۲۷ - ایقان ص ۱۶

۲۸ - ایقان ص ۱۲۶

۲۹ - ایقان ص ۱۱۹

۳۰ - ایقان ص ۱۱۹

۳۱ - ایقان ص

۳۲ - ایقان ص ۷۸

۳۳ - ایقان ص ۱۶

- ۳۴

۳۵ - خطبات ج ۲ ص ۵۲